

علوم انسانی؛ تبیین رابطه با خدا، انسان و جهان

در نشست نقد و بررسی کتاب «علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه» دکتر علی اصغر مصلح و دکتر محمدرضا بهشتی نیز به عنوان منتقد سخنرانی کردند که متن آن را از پی می‌خوانید.



در نشست نقد و بررسی کتاب «علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه» دکتر علی اصغر مصلح و دکتر محمدرضا بهشتی نیز به عنوان منتقد سخنرانی کردند که متن آن را از پی می‌خوانید.

در مرحله تصور دچار سوءتفاهم هستیم

علی اصغر مصلح، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی طی سخنان کوتاهی با تمجید از اهمیت کتاب «علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه» گفت: این کتاب بسیار پراهمیت است و من همدلانه این کتاب را خوانده‌ام.

این اثر دکتر داوری از چند وجه مهم است. به گمان من ایشان بانفوذترین متفکر علوم انسانی بعد از انقلاب هستند و بی‌شک بهتر از هر کسی نبض فرهنگ ایرانی را در دست دارند و مثل یک ناظر دقیق مسائلی را که در کشور اتفاق می‌افتد رصد می‌کنند. بنابراین وقتی کتابی را به عنوان یک فیلسوف راجع به یکی از مسائل مبتلا به جامعه ایران می‌نویسند، آن کتاب را باید مهم تلقی کرد.

این کتاب حاصل اندیشیدن استاد داوری در دوره‌ای خاص است، هرچند مسائل مطرح در مقالات متعدد آن نزدیک به هم هستند اما با هم ارتباط و پیوستگی زیادی ندارند. استاد داوری در کتاب خود می‌نویسند: ما دو جهان توسعه یافته و در حال توسعه داریم که جهان نخست حاصل تحولی درون‌زا بوده که روح واحدی نیز بر آن حاکم است، اما این توسعه یافتگی باید بسط می‌یافت و این چنین شد که یک طرف جهان به دو جهان مدرن و غیرمدرن تقسیم شد. توسعه یافتن، اصلی بود که سبب شد کشورهای غیروپایی به تدریج توسعه پیدا کنند هرچند این توسعه یافتن با برنامه از بیرون همراه بود. نکته مهم دکتر داوری این است که جهان جدید، جهانی است که روحی واحد بر آن حاکم است اما هم‌اکنون به وضعیت پسامدرن وارد شده که در آن، حالت سستی به وجود آمده است. در واقع ما با جهانی روبه‌رو هستیم که برخی کشورها توسعه یافته‌اند و برخی همچنان مثل گذشته‌اند.

دکتر داوری هم گفته‌اند که اگر کشورهای در حال توسعه، توسعه نیابند اساساً آینده‌ای نخواهند داشت. این توسعه با برنامه ریزی ممکن است و برنامه ریزی هم با علوم انسانی ممکن می‌شود.

علوم انسانی از ابتدا هم در کشور ما بدون متولی و سرپرست بوده و حتی اکنون هم تصور درستی از موضوع علوم انسانی در کشور وجود ندارد. مشکل ما این است که در همان مرحله تصور دچار سوءتفاهم هستیم و هنوز به مرحله تصدیق نرسیده‌ایم. مسئله این است که مقصود از آنچه امروز در ایران علوم انسانی نامیده می‌شود، توسعه است و نه تربیت انسان آن‌گونه که ما مراد می‌کنیم.

دکتر داوری این سخن را طرح می‌کنند که ما در عالمی زندگی می‌کنیم که ضرورتاً باید توسعه پیدا کنیم و توسعه زمانی ممکن است که ضرورتاً علوم انسانی داشته باشیم، اما نکته‌ای که وجود دارد این است که ایشان در طرح مسئله خود، از ضرورت پیدایش عالمی دیگر سخن می‌گویند. یکی از نقدهایی که بر ایشان وارد می‌شود این است که گاهی رشته بحث از جایی مشخص آغاز می‌شود اما به جایی ختم می‌شود که معلوم نیست کجاست و گویی بیشتر حالت انتظار و امید است. ایشان از عالمی صحبت می‌کنند که ما نمی‌فهمیم کجاست؟!

نگاه دکتر داوری، به معنایی فلسفی، نگاهی انقلابی است، بدین صورت که باید عالم دیگری پدید آید که علوم انسانی دیگری نیز متناسب با آن حاصل شود، اما از نظر من راه دیگری هم هست و آن راه، همراهی و توجه به فرایند است؛ یعنی به جای آنکه به عالمی دیگر بیندیشیم به گفت‌وگو توصیه کنیم. دکتر داوری به درستی می‌گویند که غرب آینده عالم نیست، اما بی‌شک راه آینده از غرب می‌گذرد. فکر می‌کنم می‌توان به تعبیری گفت که مدرنیته انعطاف‌پذیر است و پذیرای فرهنگ‌های دیگر نیز هست. بنابراین شاید بتوان با گفت‌وگو، تنها منتظر عالمی دیگر نبود چرا که به نظر می‌رسد این امر به نوعی بی‌عملی می‌انجامد.

باید از ابتدا آجر به آجر دیوار را بچینیم

دکتر محمدرضا حسینی‌بهشتی، دیگر سخنران این نشست بود، وی ابتدا گفت: گردآمدن نکات پراکنده و مهم در یک مجموعه، بیان صریح‌تر و روشن‌تر مسائل و طرح نکات قابل تأمل و طرح مسئله خوب درباره علوم انسانی، بی‌آنکه در پاسخ تعجیل شود، نکات مهم و مثبتی است که از این کتاب می‌توان یاد کرد. زبان و لحن مؤلف در کتاب نیز به‌گونه‌ای است که هرچند اندیشه خاصی را مطرح می‌کند، اما به عرض اندام اندیشه‌های دیگر هم مجال می‌دهد و این احتمال را نیز در نظر می‌گیرد که شاید دیگران هم در این زمینه حرفی برای گفتن داشته باشند.

زبان این کتاب، زبان تحکم نیست، بلکه به دیگران هم راه می‌دهد و این چیزی است که ما در جامعه نیز به آن نیاز داریم. از طرف دیگر ایشان دعوت به درنگ می‌کنند و این امر در شرایطی است که شتاب‌زدگی و عجله در موضع‌گیری‌ها له یا علیه دیگران بسیار رایج است. بی‌تردید علوم‌انسانی رایج در بستر مغرب زمین شکل گرفته و مبتنی بر نگرشی خاص نسبت به انسان، جهان و خداست که در عصر جدید به‌وجود آمده است. تردیدی نیست که علوم‌انسانی در آغاز کار، خودش را مشابه علوم دقیقه می‌دید و در روش نوعی الگوبرداری می‌کرده است. نگاه کردن به علوم‌انسانی از منظرهای دیگر به‌نظر می‌رسد نه فقط مفید است بلکه براساس آنچه در کل دنیای ما در حال رخ دادن است، ضروری نیز هست و ما باید هدف‌گذاری و غایات این علوم و نسبت آنها با ما در رابطه با خدا، انسان و جهان را بررسی کنیم.

متأسفانه بنیه نظری علوم در ایران بسیار ضعیف است. شناخت علوم بدون شناخت پیشینه آنها ممکن نیست. ما چاره‌ای نداریم و نسلی هستیم که باید از پایین آجر به آجر دیواری را بچینیم و بالا بیاییم در حالی که پل زدن‌های معمول راه به جایی نمی‌برند و دوام زیادی ندارند. این امر مهم است که تا چه اندازه فهم یا تلقی روشنی از توسعه و برنامه‌ریزی در جامعه ما وجود دارد؟ در این مفاهیم که مفاهیمی خنثی نیز نیستند تا چه اندازه تصویری از توسعه و پیشرفت داریم؟ آیا لوازم و تبعات آن را پذیرفته‌ایم؟ و آیا اگر این لوازم و تبعات در زندگی ما تحقق پیدا کند آنگاه احساس خوشبختی خواهیم کرد؟ من فکر می‌کنم که لازم است ما تکلیف خودمان را با این دو مفهوم توسعه و برنامه‌ریزی روشن کنیم.